

هو العليم

احساسات و عواطف حضرت سيدالشهداء عليه السلام در روز عاشورا

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني

امام شناسی، جلد ۱۵

بسم الرحمن الرحيم

برخی از بی‌خردان می‌پندارند: وقایع روز عاشوراء بر سیدالشهداء علیه‌السلام امری عادی بوده‌است. رنج و زحمت و عطش و جرح و قتل و أسر همه آنها اموری بسیار سهل و آسان بوده‌است. چون برای امام علیه‌السلام که روحش ملکوتی می‌باشد، عطش و گرسنگی و زخم و آفتاب و شمشیر بران اثری ندارد. وی با وجود نورانی و تجرّدی خود در برابر همه اینها به عنوان برخوردار با حلّوا و شیرینی و سیرابی و امثالها مواجه می‌شود. آنگاه تعجّب می‌کنند که: چگونه حضرت علی اکبر عرضه داشت: عطش مرا کشت، و سنگینی زره مرا بیتاب نمود؟!^۱

آنگاه در جواب می‌گویند: پدرش با نهادن زبان خود، و یا انگشتی خود در دهان او، او را سیراب کرد، و مراد از سنگینی آهن، سنگینی زره نیست بلکه کنایه از عظمت لشکر آهن پوش و شمشیر به دست آنهاست که در برابر حمله او ممانعت به عمل می‌آورند.^۱

این برداشت، برداشت نادرستی می‌باشد. سیدالشهداء علیه‌السلام بشر بوده‌است، و دارای بدن و جسم طبیعی بوده‌است. عطش را خوب ادراک می‌نموده‌است. زخم و جراحت را خوب می‌فهمیده‌است. ناله العطش اطفال و نوحه و زاری زنان حرم را خوب می‌دانسته‌است. بلکه از امثال ما صدها برابر بیشتر. زیرا او انسان کامل بوده‌است، و به مقتضای کمال در انسانیت، ظهور و بروز محبت و مودت به مخلوقات الهی و ادراک لوازم بدنی و طبیعی که لازمه مقام جمع الجمعی می‌باشد، در وی عمیق‌تر و ریشه‌دارتر بوده‌است.

آری عشق به‌خدا، و تفانی در قرآن و سنت پیغمبر، و روش و منهاج ولایت علوی، و بصیرت و عمق درایت او به انحراف تاریخ و تفسیر و حدیث و غضب خلفای بیگانه از متن دین و معارف دین که نوبت را به‌یزید تبهکار رسانیدند، چنان عرصه را بر او تنگ نموده بود که جز شهادت و جراحت و اسارت را داروی مفیدی برای هشداري مردم نمی‌یافت، و لهذا عاشقانه این برنامه را پی‌ریزی کرده و برای سرنگونی حکومت جبارّه بنی‌امیه حرکت کرد، حرکتی لَا يَتَوَقَّفُ و بدون بازگشت، گرچه در میان راه صحنه‌ای همچون زمین طفّ و واقعه کربلا پیش آید فَسَلَامٌ عَلَيْهِ ثُمَّ سَلَامٌ عَلَيْهِ ثُمَّ سَلَامٌ عَلَيْهِ. وَاللَّعْنُ عَلَيَّ عَدُوّه، ثُمَّ اللَّعْنُ عَلَيَّ عَدُوّه، ثُمَّ اللَّعْنُ عَلَيَّ عَدُوّه.

^۱ مرحوم محدث قمی در «نفثة المصدور فی تجدید أحزان یوم العاشور»، ص ۲۵ قضیه توجیه آهن را به لشکر ذکر نموده‌است

اینک می بینید: شهادت دو جگر گوشه و ی: علی اکبر و طفل شیرخوار چطور بر او اثر گذارده است، و دنیا را در برابر چشمانش سیاه نموده است. اما چون لِلَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَإِلَى اللَّهِ مِي بَاشَد عاشقانه آنها را می پذیرد و در آغوش می کشد:

شهادت طفل شیرخواره امام حسین علیه السلام

طفل رضیع (شیرخوار) وی مادرش رَبَاب^۱ دختر امروالقیس بن عدی است، و مادر رباب هِنْدُ الْهُنُود بوده است. سید بن طاوس؛ می گوید: چون حسین علیه السلام بر زمین افتادن جوانانش و محبانانش را نگرید، عازم شد تا لشکر را برای ریختن خون قلب خود ملاقات نماید، و با صدا ندا در داد: هَلْ مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟! هَلْ مِنْ مُوَحَّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟! هَلْ مِنْ مُعِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بِإِعَاتِنَا؟! هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَاتِنَا?!

«آیا کسی هست که دشمنان را از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم براند؟! آیا مرد موحدی هست که درباره ما از خدا بترسد؟! آیا فریادرسی هست که به فریادرسی ما امید در رضای خداوند ببندد؟! آیا کمک کننده ای هست که در کمک کردن به ما امید ثوابهای اخروی را داشته باشد?!»
بر اثر این ندا صدای زنان خيام حرم به ناله و فریاد بلند شد. حضرت نزدیک خیمه آمد و گفت به زَيْنَب: نَاوِلِينِي وَلَدِي الصَّغِيرَ حَتَّى أُودِعَهُ. فَأَخَذَهُ وَ أَوْمَأَ إِلَيْهِ لِيُقَبِّلَهُ، فَرَمَاهُ حَرْمَلَةً بِنُ كَاهِلِ الْاَسَدِيِّ - لَعْنَةُ اللَّهِ - بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَذَبَحَهُ.

«پسر کوچکم را به من بده تا با او وداع کنم! پسر را گرفت و خم شد به سوی او تا او را ببوسد، که حرملة بن كاهل اسدی - لعنة الله - طفل را با تیر نشانه گرفت. آن تیر در حلقوم طفل آمد، و او را ذبح کرد.»

در کمان بنهاد تیری حرملة *** اوفتاد اندر ملایک غلغله

رست چون تیر از کمان شوم او *** پیرزان بنشست بر حلقوم او

چون درید آن حلق، تیر جانگداز *** سر ز باروی یدالله کرد باز

تا کمان زه خورده چرخ پیر را *** کس ندیده دو نشان یک تیر را

شه کشید آن تیر و گفت ای داورم *** داوری خواه از گروه کافر

^۱ «دمع السجوم» ص ۱۸۶.

نیست این نوباوه پیغمبرت *** از فصیل ناقه‌ای کم در برت

و چه نیکو شاعر در گفتارش این منظره را مجسم نموده است:

و مُنْعَطِفٍ أَهْوَى لِتُقْبِيلِ طِفْلِهِ *** فَقَبَّلَ مِنْهُ قَبْلَهُ السَّهْمَ مَنْحَرًا

«و چه کم مرد خم شده‌ای که پائین آمد تا طفلش را ببوسد، ولیکن پیش از بوسیدن او، تیر جانکاه

گلوی طفل را بوسید.»

آن حضرت به زینب فرمود: خُذِيهِ، ثُمَّ تَلْقِي الدَّمَ بِكَفِّيهِ فَلَمَّا امْتَلَأَتْ رَمِي بِالِدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ، ثُمَّ

قَالَ: هَوِّنْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعَيْنِ اللَّهِ!

«بگیر این طفل را ننگه دار، سپس دو کف دستهای خود را زیر خونها گرفت. چون دو دست پر

شد از خون آن را به آسمان پاشید و گفت: چون چشم خدا می‌بیند، آنچه بر من رسیده است سهل

می‌باشد!»^۱

و در «احتجاج» وارد است که: چون حضرت تنها بماند و با او نبود مگر پسرش: علی بن الحسین،

و پسر دگری شیرخواره که نامش عبدالله بود، حضرت طفل را گرفت تا با او وداع کند پس ناگهان تیری

بیامد و بر بالای سینه او بنشست و او را ذبح کرد. حضرت از اسب به زیر آمد و با غلاف شمشیر خود

قبری حفر کرد و طفل را با خون خود آغشته نمود و او را دفن کرد.^۲

این طفل شیرخواره مذبح با سَکِينَه هر دو از یک مادر بودند. مادرشان رباب دختر امروالقیس

می‌باشد که شرحش گذشت. سیدالشهداء علیه‌السلام به قدری به سکینه و رباب علاقمند بودند، و رباب

و سکینه هم نسبت به پدر و شوهر، تا جائی که ابن‌اثیر در احوال رباب زوجه حسین علیه‌السلام آورده

است که: پس از شهادت حضرت یک سال تمام، سایه سقفی بر سر وی نیفتاد تا اینکه بدنش کهنه شد

و از غصه جان داد. و گفته شده است: او مدت یک سال تمام بر روی قبر امام حسین علیه‌السلام توقف

و اقامت گزید و سپس به مدینه برگشت و از شدت تأسف بر آن حضرت جان داد.^۳

^۱ «نفس المهموم» ص ۲۱۶ و «دمع السجوم» ص ۱۸۶

^۲ «نفس المهموم» ص ۲۱۷ و «دمع السجوم» ص ۱۸۷.

^۳ محدث قمی در «نفس المهموم» ص ۲۱۶ و ص ۲۱۷ و آیه‌الله شعرانی در «دمع السجوم» ص ۱۸۶ و ص ۱۸۷ أيضاً

روایت کرده‌اند از شیخ مفید در ذکر مقتل طفل رضیع که: حسین علیه‌السلام جلوی چادر بنشست و عبدالله بن الحسین

فرزند او را آوردند. طفل بود، او را بر دامن نشانید. مردی از بنی‌اسد تیری افکند و او را ذبح کرد. ابومخنف گفت: عقبه

بن بشیر آسدی گفت که: ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین: با من فرمود: ای بنی‌اسد! ما خونى از شما طلب داریم.

اما مقدار محبت حضرت به سکینه تاحدی است که به او می‌گوید: دل مرا با اشک خود آتش
مزن!

ببینید: مقام مودت حضرت در عالم کثرات براساس محبت عالم وحدت تا چه اندازه عالی و
راقی و صحیح است که قطرات اشک نازدانه دخترش دل وی را به افسوس آتش می‌زند. اینها همه نکته
و حکمت است.

مرحوم محدث قمی و مرحوم آیه‌الله شعرانی آورده‌اند: در بعضی مقاتل روایت شده است که:
حسین علیه‌السلام چون هفتاد و دو تن از خاندان و کسان خود را کشته دید روی به جانب خیمه کرد و
گفت: يَا سَكِينَةُ! يَا فَاطِمَةَ! يَا زَيْنَبُ! يَا أُمَّ كَلْثُومَ! عَلَيَكِنَّ مِنِّي السَّلَامُ! پس سکینه فریاد زد: يَا أَبَهُ أُسْتَسَلِمَتَ
لِلْمَوْتِ؟! «ای پدر جان! آیا تن به مرگ داده‌ای؟!» فرمود: كَيْفَ لَا يَسْتَسَلِمُ لِلْمَوْتِ مَنْ لَا نَاصِرَ لَهُ وَلَا
مُعِينٍ؟! «چگونه تن به مرگ ندهد کسی که یاور و کمک کننده‌ای ندارد?!»

فَأَقْبَلَتْ سَكِينَةُ وَ هِيَ صَارِحَةٌ وَ كَانَ يُجِبُّهَا حُبًّا شَدِيدًا.

«سکینه در این حال روی بدان حضرت آورد در حالی که فریاد می‌زد، و حضرت به او محبت

گفتم: گناه من چیست رحمک الله یا اباجعفر آن چه خون است؟! فرمود: پس کسی از آن حسین علیه‌السلام را نزد او
آوردند، در دامنش بود که یکی از شما تیر افکند و او را ذبح کرد. پس حسین علیه‌السلام دست از خون او پر کرد و بر
زمین ریخت و گفت: ای پروردگار اگر نصرت را از آسمان بر ما بسته‌ای، پس بهتر از آن نصیب ما کن و از این ستمکاران
انتقام ما را بگیر. و سبط در «تذکره» از هشام بن محمد کلبی حکایت کرد که چون حسین علیه‌السلام آنها را دید بر کشتن
وی متفق، مصحف را بگرفت و بگشود و بر سر نهاد و فریاد زد: میان من و شما این کتاب خدا و جدم محمد رسول او!
ای مردم به چه سبب خون مرا حلال می‌دارید؟! و کلبی نظیر آنکه در اول صبح عاشورا گذشت آورده است تا گوید:
آنگاه حسین علیه‌السلام روی بگردانید طفلی از آن خویش را شنید از تشنگی می‌گرید. دست او را بگرفت و فرمود: ای
مردم اگر بر من رحم نمی‌کنید بر این طفل ترحم کنید. پس مردی از آنها تیری افکند و آن طفل را ذبح کرد و حسین
علیه‌السلام بگریست و می‌گفت: خدایا حکم کن میان ما و این مردمی که ما را خواندند تا یاری کنند آنگاه ما را کشتند.
پس ندائی از آسمان رسید: ای حسین او را رها کن که وی را در بهشت دایه معین است. و بعد از آن گوید: حصین بن
تمیم تیری افکند که در لب آن حضرت جای گرفت و خون از دو لبش روان گشت و می‌گریست و می‌گفت: خدایا
سوی تو شکایت می‌کنم از آنچه با من و برادران و فرزندان و خویشان من می‌کنند. و ابن نما گوید: آن طفل را با کشتگان
اهل بیت بنهاد. و محمد بن طلحه در «مطالب السؤل» از کتاب «الفتوح» نقل کرده است که: امام علیه‌السلام فرزندی
صغیر داشت تیری آمد و او را بکشت پس او را به خون آغشته کرد و با شمشیر زمین را بکند و نماز بگذاشت بر وی، و
به خاک سپرد و این ابیات بگفت: كَفَرَ الْقَوْمُ وَقِدْمًا رَغْبُوا.

شدیدی داشت.» حضرت او را در آغوش گرفت و اشکهایش را پاک کرد و گفت:

سَيَطُولُ بَعْدِي يَا سَكِينَةَ فَاغْلَمِي ** * مِنْكَ الْبُكَاءُ إِذَا الْحَمَامُ دَهَانِي ١
لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً ** * مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي ٢
فَإِذَا قُتِلْتُ فَأَنْتِ أَوْلَى بِالذِّي ** * تَبْكِينَهُ يَا خَيْرَةَ النُّسْوَانِ ٣

١- «ای سکینه بدان که: گریه تو بعد از من بسیار طول خواهد کشید، در آن وقت که داهیه مرگ

به من می‌رسد.

٢- دل مرا با سرشک ریزانت به افسوس و حسرت مسوزان تا هنگامی که جان من در بدن من

است.

٣- و چون کشته شدم، تو از همه سزاوارتر می‌باشی به گریستن برای کسی که اینک برای او

گریه می‌کنی ای برگزیده تمام زنان!»

باری درباره طفل شیرخواره آن حضرت که شربت شهادت نوشید و مادرش رباب بود، حقیر در

هیچ یک از مقاتل نیافتم که نام او علی و یا علی اصغر باشد، آری بعضی او را به اسم عبدالله ذکر

نموده‌اند، ولی آنچه برای حقیر امری است یقینی آنکه طفل به اراده و اختیار خود شهادت را گزید، و

در برابر ندای پدر لبیک گفت. و این یکی از اسرار جهان خلقت است که اطفال دارای ادراک و اختیار

و قوه جاذبه و دافعه معنوی می‌باشند. فلهدا این طفل رضیع، خود را در مسیر و منهاج پدرش همچون

پدرش خود را فدا کرد.

وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ صَارَ عَطْشَانًا وَ يَوْمَ دُبِحَ فِي يَدِي أَبِيهِ قَبْلَ أَنْ يُقْبَلَهُ وَ يُودَّعَهُ.^١

^١ امام شناسی، ج ١٥، ص ٣١٢